



برلین - اول اپریل ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

"شرابِ انظهور" و "کُرَّةُ الْقَدَمِ" مزاقِ اولِ اپریل - طنزِ صرفی

یادداشت:

در آرشیفِ مقالاتم در کمپیوتر پشتِ مقاله ای سرگردان می‌گشتم، که یکبار چشم به طنزیه ای خورد؛ آن هم "طنزیه صرفی". در دل گفتم:

«صد کارِ حول را بگذارم و این مقاله را خدمت خوانندگان ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" تقدیم کنم.» این است، که به فحوای فتوای دل عمل میکنم. اصل مقاله روز پنج مارچ ۲۰۱۵ نگاشته شده و در عین روز در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" اشاعه یافته بود، که اینک آن را با اضافات لازم به حیث مزاق اول اپریل ۲۰۱۸ تقدیم میدارم، ولو موضوع مزاق نیست و اصلاً مزاق در چنین مواردی جای ندارد. اما در اول قصه ای را خدمت خواننده عزیز عرضه میکنم: روزی در جمع دوستان بودم و گپ سر گپ آمد. یکی از عزیزان موضوعی را به میدان انداخت، که از آن بوی مزاق می‌آمد. برایش گفتم:

جداً مزاق میکنی، یا مزاق جدی میکنی؟؟؟

در موضوع حاضر برداشت هرچه باشد؛ در پهلوی جنبه‌های مزاق و مسقرگی و خوشطبعی، اندکی جدیت نهفته است، ولی همین اندک "جدیت" آن قدر غالب و مسلط است، که "مزاق" را زیر می‌گیرد.

مردم نازنین عوام کابلی بارها گفته اند، که:

"با هرچی بازی، با ریش بابام بازی!!!"

(... هرچه ...، ... بابا هم ...!!!)

مثلی، که وقت آن رسیده است، تا کمی کتی ریش بابا هم بازی کنیم. این خامه نیمه‌سوخته و نیمه‌خام، بی‌وقوفانه به هر در سر میزند و سرِ بسا موضوعات را تر میکند، بدون این، که فرصت کل کردن یکی از صد هم برسد. در طنز نیز چیزکھائی عرضه کرده است؛ و آن هم در عرصه‌های متفاوت و کاملاً نامتجانس. این بار نوبت صرف "زبان دری" - و یک شینگ هم "صرف عربی" - رسیده است، که یگان قنقش بدهیم:

در وبسایتی خواندم، که کسی - و گویا شاعری - قلم رنجه فرموده یا بهتر بگویم "قلم فرسوده" و ترکیب بیمزه "شراب انطهور" را در خلال شعر نو، به کار برده است. این ترکیب مرا به شوره زار ترکیبات غلط - ولی خیلی متداول در زبان دری ما - انداخت؛ و بیائید، که مثالی چند از آن را نقل و نقد کنیم؛ نقل از زبان دگران و نقد از قلم ما و شما؛ شاید فرحتی دست دهد و اگر ندهد، جناب پیر به دانش برسد؛ یعنی غوث الاعظم دستگیر. و بیائید که این بار استثناءً از آخر شروع فرمائیم؛ یعنی به اصطلاح فیشنی جدیدخیالان "خلاف جریان آب شنا کنیم"!!!^۱:

درین شب و روز کتبی از صرف و نحو عربی را از زیر منها خاک بیرون کشیده و مرور کرده میروم. از جمله در صفحه ۴۲ "عربی آسان" تألیف سید کاظم موسوی - رضا روزبه^۲ به ترکیب عجیب و غریب "كُرَّةُ الْقَدَم" برخوردم، که ترجمه تحت اللفظ کلمه "فوتبال" است. در حیرت فرو رفتم، که تمام مردم عالم "فوتبال" میگویند و اینان در عوض، اصطلاح هشت رخ نه گرد و دور از انصاف "كُرَّةُ الْقَدَم" را ساخته اند. از "عقل عالم" یا "انترنت" استمداد کردم و معلوم گشت، که این ترکیب در زبان امروز عربی تماماً تداول دارد؛ بر خود و بیخبری خود خندیدیم؛ خندیدنی به زاری زار و ریشخندوار!!!

اما از انصاف نگذریم، که این ترکیب، که ترجمه مستقیم و باللفظ "فوتبال" است، سخت آشفته و مخالف عرف و نصّ زبانشناسی است، که میخواهد ساخت لغت از نگاههای مختلف معقولیت داشته باشد - مثلاً اقتصادی باشد و سهل الاداء و سهل البیان. این ترکیب مرا به خود آورد، که ای دل غافل یکرنگ سر ترجمه های تحت اللفظی مترجمان بیچاره ایرانی فی میگیری، اینک ببین، که پیشوایان و مقتدایان چتلسنگ عربی ایشان هم، چار پیرهن را درین خیالی فرسوده، کهنه کرده اند.

راستی ترکیب "عقل عالم" ناچاپ از زبان قلم برآمد؛ و چه خوب شد، که چنین شد، چون اگر قرار باشد که مُعادلی را در زبان دری برای "انترنت" بیابند، فکر نکنم، که تعبیری بهتر ازین پیدا شده بتواند. و اگر به فرض مُحال - و باز هم به فرض مُحال - روزی چنین شد و یا شود، فضلِ تقدّم و تقدّم فضلِ این استعمال به همین قلم مسکین تکیه خواهد کرد!!! و اکنون به خود و زبان خود بگذریم:

در زبان دری افغانستان ترکیباتی را مییابیم، که در ساخت آنها قباحت از حد گذشته است. درین جُوپه به چار ترکیب "شراب انطهور"؛ "سنگ حجرالاسود"؛ "شب لیلۃ القدر" و سرانجام "سی سپاره قرآن" نظر می اندازم؛ نظری نقادانه و از روی خریداری؛ یعنی از نظری، که دران کمی منطق و منطق سخن،

^۱ - این اصطلاح، که ترجمه مستقیم و باللفظ و یا لفظ به لفظ و تحت اللفظی از زبانهای فرنگی ست، به دست "باکفایت" مترجمان ایرانی وارد ادبیات سیاسی زبان دری/ فارسی شده است؛ چنان، که در لسان المانی گویند:

Gegen Strömung schwimmen

^۲ - این کتاب در کانون انتشارات محمدی در تهران چاپ گردیده و تاریخ نشر آن معلوم نیست. مقدمه سید کاظم موسوی تاریخ ۲۷ رجب الخیر ۱۳۹۶ خورده است. گویا این کتاب در زمانی در جمهوری اسلامی ایران نشر شده است، که مشخصات کتب مطبوع خلاف نورم و سنتدرد بود و غالباً تاریخ نشر کتاب را ذکر نمیکردند.

وجود داشته باشد. چون این ترکیبات غلط را اگر هزار و هزاران بار هم با بَلُو و سنگِ سَو (سنگ ساب)

"غلط مشهور حکم صحیح را دارد"، هم صیقل بزنند، هرگز از قباحت آنها کاسته نخواهد گشت!!!

مقوله مشهور ادبی را، که **"غلط مشهور، حکم صحیح را دارد!!!"** به سنگ ساب (سنگ سو) و بَلُو تشبیه کردم. من شخصاً به دلایل قاطع و مقنع، صحت و صواب این نصّ را فقط در مواردی قبول دارم؛ و آن مواردی میباشند، که غلط از حدّ معقولیت و انصاف نگذشته و به حدّ رسوائی نرسیده باشد. درین مورد حتماً ضمن مقاله ای مستقل، سخن مفصل و مشرّح خواهم گفت؛ کما این، که ضمن مثالهای چارگانه مشمول این مقاله، **"ناشامل بودن"** این مقوله در ظاهر **"صحیح و عام شمول"** را نشانه گرفته ام.

درین ضمن میخوام از نظر دوستم، **"خمري جان کاسی"** در دریچه نظرگیری **"افغان جرمن آنلاین"** هم یادآوری گردد. آن عزیز ضمن ارائه مطلبی از استاد مشترک دری ما در مکتب حبیبیه - غلام سرورخان بیات - یاد کرده و مقوله **"غلط مشهور حکم صحیح را دارد"** از زبان وی و پوهاند نگهت سعیدی و پوهاند الهام، استادان بنام فاکولته ادبیات پوهنتون کابل، یادآوری کرده است. یقین دارم، که آن عزیز از خلال این مقاله جواب خود را خواهد گرفت.

و اما **"سنگِ سَو"** چیست؟؟؟

"سَو" (به فتح سین) تلفظ عامیانه از **"ساب"** است - چنان، که **"خواب"** را **"خَو"**، **"آب"** را **"آو"** و **"آفتاب"** را **"آفتَو"** تلفظ میکنند - و آن به رسته خود **"ریشه مضارع"** از مصدر **"سُودن"**. البته **"سای"** و **"ساو"** نیز ریشه های مضارع از **"سودن"** هستند. و مصدر جعلی **"سائیدن"** از ریشه مضارع **"سای"** درست شده است، که امروز استعمال بسیار وسیع دارد. **"سنگ ساب"**، که در تلفظ عوام در هیئت **"سنگ سو"** درآمده است، ترکیبی از مسلک گلکاریست؛ و آن سنگیست لشم و به شکل مدور و بیضوی، که گلکاران آن را در قدیم برای لشم کردن و صیقل زدن سطوح کج شده استعمال میکردند. و بعد ازین گریز معترضه:

"شراب انظهور":

"شراب" کلمه عربیست، که معانی مختلف دارد، ولی برایما و در این بحث به معنای **"مِی و مُل و باده و خمر و ..."** مدّ نظر است، که از زمانه های بسیار قدیم در ادبیات دری در همین مفهوم استعمال شده است. در فارسی امروزی ایران در عوض آن کلمه **"مشروب"** را به کار میبرند، که از هیچ نگاه قابل پذیرش دری افغانستان و تداول ما مردم نمیباشد!!!

کلمه **"طهور"** - به فتح اول و بر وزن **"فکور و صبور و جهود و یهود و کبود و حسود"** - کلمه عربی و در معنای **"سخت پاکیزه"** و **"بسیار پاک"** و **"بی اندازه زلال"** است؛ مثلاً آن را صفت **"آب"** گردانیده و **"آب طهور"** گویند؛ یعنی **"آب سُتره"** و **"آب پاکیزه"**. اگر از نگاه نصوص اسلامی و قرآنی بجوئیم، **"شراب طهور"** را مییابیم؛ یعنی **"شراب فوق العاده پاک و پاک کننده را، که در آن ذره ای غش سراغ نگرده"**. چنان، که در قرآن به ترکیب **"شراباً طهوراً"** برمیخوریم؛ که گویا در بهشت سراغ گردد. مردم

ما، که مثل طوطی قرآن را از بر و برّس میخوانند، اما از معنایش هیچ بوئی نمیبرند، از همین ترکیب "ا" را، که در ترکیب "شراباً" نهفته است و به شکل "ان" تلفظ میشود با "طهور" چسبانده و ترکیب "شراب انطهور" را ساخته اند، که بی اندازه مضحک و قبیح است. و مضحکتر مگر از باسوادان و نویسندگان و شاعران ماست، اگر آن را همین طور به کار ببرند!!! نتیجه ای اگر ازین بحثِ خشن گرفته باشیم، این خواهد بود، که باید مُدام "شرابِ طهور" بگوئیم و غلط مشهور و قبیح "شرابِ انطهور" را به طاق نسیان بگذاریم!!!

"سنگِ حجرالاسود":

در لسانِ عربی "سنگ" را "حجر" گویند، که جمعش "احجار" میشود؛ چنان، که "نقش کل الحجر" و یا "احجار کریمه" گفته شود؛ و در کابل نازنین کارخانه ای بود به نام "فابریکه حَجّاری و نَجّاری"، که محصولاتش از سنگ و چوب بود.

"سیاه" را در عربی "اسود" و "سوداء" گویند، که هر دو از نگاه صرف عربی "صفت مشبّه" اند؛ "اسود" برای "مذکر" و "سوداء" برای "مؤنث". کلمه "حجر" از نگاه زبان عربی مذکر است، ازین رو صفتش را باید "اسود" آورد. و "حجرالاسود" که با اضافه کردن "ال" یا "الف لام" تعریف ساخته شده، حکم "اسم خاص" و یا "اسم علم" را به خود گرفته است. چون در جهان سنگ سیاه بسیار زیاد است و اغلب سنگهای زمین هم رنگ سیاه دارند، مگر وقتی "حجرالاسود" گفتیم، دیگر اسم خاص به میان آمد، که برایش دوم و بدیل و نظیر و مانند سراغ شده نمیتواند!!! مردم عوام ما، که نه معنای دقیق "حجر" را میدانند و نه معنای "اسود" را، وقتی شنیده اند، که در خانه کعبه چنین سنگی وجود دارد و نامش "حجرالاسود" است، کلمه "سنگ" را بر آن اضافه کرده و جمعاً "سنگِ حجرالاسود" گویند.

اگر انسانهای عامّی و بیسواد و مکتب ندیده ما چنین میکنند، عذرشان خواسته است، اما عیب وقتی ست، که ترکیب "سنگِ حجرالاسود" از زبان باسوادان و خصوصاً تعلیمیافتگان و نویسندگان و فضلالی ما شنیده شود؛ چنان که باربار شنیده میشود!!!

"شبِ لیلة القدر":

"شب" را در عربی "لیل" گویند و این به مفهوم عام کلمه است و اگر واحد آن را استعمال کنند، علامه "تای تأنیث" را بر آن اضافه میکنند. مثلاً اگر واحد "لیل" را بسازیم، "لیلة" میشود. اسمائی، که در زبان عربی بر "واحد" اسم و فعل دلالت کنند، به نام "اسم مرّه" یاد میگردند. مثلاً اگر "نجم" گوئیم، مراد از آن "ستاره" به معنای "عام" است، و اگر "واحد" آن را بخواهیم، میگوئیم "نجمه"؛ یعنی "یک ستاره". به همین قسم از اسمای عام "طفر" و "حَمَل" و "شَجَر" و "جذب" و "جلس" و "نمل" و "نخل" و ...، اسمای مره "طفره" و "حَمَله" و "شَجَره" و "جَدَبه" و "جلسه" و "نمله" و "نخله" و ... ساخته شده اند. خاصیت کلی این اسماء ای انست، که حرف اول آنها همیشه "فتحه" دارد؛ یعنی مفتوح است. در افغانستان بعضاً

حرف اول این کلمات را مضموم تلفظ میکنند، که غلط و مذموم است. ازین میان کلمات "جلسه" و "طفره" را نزدیکتر می‌کاویم:

- "جلسه" اسم مرّه از "جلس و جلوس" است. معنای دقیق "جلسه" (به فتح اول و سوم و سکون لام) "یکبار نشستن" است. در ایران آن را با "لام مفتوح" تلفظ میکنند، و غلط محض است. در ایران مگر بدعتی دیگر هم رونما گردیده است؛ بدین ترتیب که "جلسه" را "نشست" ترجمه کرده و همان "نشست" را در عوض "جلسه" استعمال میکنند، که هرگز درست نیست!!!! زیرا:

کلمه "جلسه" عمل "نشستن" را برای "یک بار" مقید می‌سازد، در حالی، که از کلمه "نشست" چنین تقيید و محدودیت زمانی متصور نیست. و تا جایی، که به دري خود ما ارتباط می‌گیرد، استعمال کلمه "نشست" بجای "جلسه" از دو نگاه مردود و غیر قابل قبول است:

یکی از نگاه صرف عربی، که شرحش گذشت و دگر ازین نگاه، که "نشست" در دري ما معنای کاملاً متفاوتی را افاده میکند. در دري ما "نشست" معنای "پائین نشستن سطح یک تعمیر و ساختمان نظر به حالت اولی آن است". مثلاً اگر بگوئیم، که "خانه به اندازه ده سانتیمتر نشست کرده" معنایش این است، که سطح آن خانه نظر به زمان اعمار به اندازه ده سانتیمتر پائین آمده است؛ و این خاصیت فزیکتی تمام تعمیرات است، که به مرور زمان - از ابتداء تا انتهاء و بالخاصه در آغاز مرحله اعمار و بلافاصله بعد از اتمام ساختمان - در زمین پائین تر مینشینند و نشست میکنند.

کلمه "طفر" لغتاً معنی "جستن" یا "خیز زدن" را میدهد، که اگر از آن اسم مرّه ساخته و "طفره" بگوئیم، معنایش "یکبار جستن" یا "یکبار خیز زدن" میشود. اصطلاح "طفره رفتن از موضوع" یعنی "تیر خود را آمدن" یا "شیرغلت خود را زدن" مثال بارز این استعمال است، که در زمانه ما سر زبانها افتاده است. قسمی، که گفته شد، این کلمه مانند تمام کلمات دیگر این سنخ، به فتحه حرف اول تلفظ می‌گردد؛ ولی در دري ما آن را به ضم "ط" تلفظ میکنند، که درست نیست!!!

بعد ازین شرح و بسط جانبی، آخر الامر نوبت کافتن "لیلة القدر" رسیده است:

چنان، که گفته شد، "لیلة" معنای "یک شب" را میدهد و وقتی آن را به ذریعه "ال" یا "الف لام تعریف" به کلمه "قدر" اضافه کنیم، مفهوم خاصی را ارائه میکند. پس "لیلة القدر" از دو نگاه "اسم خاص" است: یکی نظر به ساختمان صرفی آن و دگر از نگاه مفهوم خاصی، که از آن گرفته میشود. کلمه "قدر" (به فتح اول و سکون دوم) فعل است و معنای "اندازه کردن" یا "سنجیدن" را میدهد. نظر به روایات دین اسلام گویا درین شب چیزهائی مقدر می‌گردد.

چون ترکیب "لیلة القدر" خود لغتاً معنای "شب قدر" را میدهد؛ پس آوردن یک "شب" اضافی در پیش روی آن و گفتن "شب لیلة القدر" از منطق دور است؛ عیناً مانند "سنگ حجرالاسود"، که داستانش مفصلاً گذشت.

درست آن است، که یا "لیلة القدر" بگوئیم، که کلمه ای ست عربی و یا این، که "شب قدر" بگوئیم، که ترکیبی ست دری!!!

"سی سپاره قرآن"

قرآن را به سی جزء یا بخش تقسیم کرده و هر قسمت آن را "پاره" گویند. پس قرآن متشکل است، از سی "پاره". در تلفظ عامیانه و بالخاصه تلفظ عامیانه کابلی "سی پاره" را "سپاره" گویند. اگر به حساب ریاضی افاده گردد، این طور میشود:

سپاره = سی پاره

در تداول عام مردم افغانستان، که مفهوم اصلی "سپاره" را درک نکرده اند، آن را در معنای "پاره" استعمال مینمایند؛ چنان، که هنگام قسم خوردن گویند:

به سی سپاره قران قسم میخورم، اگه خورده باشم!!!

و ازین، که بگذریم، به حیرت فروماندم، وقتی این ترکیب را در کتاب "تاریخ ادبیات افغانستان" اثر مرحوم محمد حیدر "ژوبل" خواندم، که از استادان مُبرَز و ورزیده ادبیات پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل بود. ژوبل در صفحه ۲۹۹ این کتاب در شرح حال استاد "خلیل الله خلیلی" و آثارش چنین آورد:

» ...

از آثار تحقیقی او فیض قدس(رساله در شرح حال حضرت بیدل) و سلطنت غزنویان در تاریخ آن دور افغانستان به سلسله نشرات انجمن تاریخ به چاپ رسیده، آثار هرات در سه جلد طبع هرات، رساله آرامگاه بابر طبع کابل، شرح آثار و احوال سنائی طبع کابل، نگارش ترجمه پانزده سپاره از تفسیر قرآن کریم که در کابل تحت نظر هیأتی از عالمان به عمل آمده طبع شده» (در نقل، املائی خود کتاب وفادارانه حفظ گردیده است!!!)

(تاریخ ادبیات افغانستان، تألیف محمد حیدر ژوبل، طبع چهارم ۱۳۸۳ خورشیدی، بنگاه نشرات میوند، مطبعة میوند، کابل)(چاپ اول در سال ۱۳۳۶ بوده است)

وقتی میبینیم، که استاد نخبه و ورزیده ای در حدّ "حیدر ژوبل" هم "سپاره" را در مفهوم عامیانه آن و به معنای "پاره" به کار برده است، بدین نتیجه میرسم - و به هموطنان عزیزم جداً مشوره میدهم - که جهت جلوگیری از اشتباه اصلاً ترکیب "سپاره" را استعمال نکنیم!!!

قابل یادآوری میدانم، که هرچار کلمه قابل ایراد فوق را از زبان پدر مرحومم وقتی شنیده بودم - البته نه بدین شد و مدّ و با این بونه و چونه و زیره و بودینه ای، که آوردم - که متعلم صنف هفتم یا هشتم مکتب حبیبیه بودم. آن بزرگوار با دید آگاه و بصیری، که در ادب دری و عربی داشتند، زود اغلاط لفظی را - خواه از زبان مردم و یا از رادیو و مطبوعات و نشرات داخل و آنچه از ایران به دست ایشان میرسید -

متوجه گشته و بعد همه را بر ایما یکایک قصه میکردند. ایشان با این مشغله هم ما را درسِ درستگویی میدادند و هم خاطرها را منبسط و خوشوقت میساختند؛

منزلت و خاطره‌شان جاودان و همیشه فروزان باد!!!

نکتهٔ آخرین این بحث مطوّل و مبسوط – که برای بسا کسان خسته کن بوده است – مگر این خواهد بود، که مقولهٔ معروف "غلط مشهور، حکم صحیح را دارد" را تکمیل کرده و آن را فقط و فقط با این شرط جدّی مدّ نظر داشته باشیم، که:

"هر غلط مشهور، حکم صحیح را ندارد!!!"

